

افلاطون و برخی بازمانده های ج.د.خ.۱.

هنگام برگشت از جشن **باندیس** ، الهه کمانگیران و شکارچیان ، سقراط به خانه کفالوس مهمان میشود. در آنجا محفل مباحثه یی برای شناختن **ذات عدالت** بین سقراط و دیگر مهمانان در میگیرد که در اثر مشهور افلاطون به نام **جمهوریت** بازتاب یافته است. این تکه از کتاب چهارم آن اثر (ترجمه محمد حسن لطفی) بند های ۴۲۵ و ۴۲۶ برداشته شده است.

[بحث بر سر وضع قوانین در عرصه های مختلف زنده گی در مدینه فاضله مطروحه توسط افلاطون است
که از زبان سقراط ارایه میگردد.]

گفتم(سقراط): به هر حال، آدئیمانوس، آدمی در هر راهی که در کودکی بر اثر تربیت بیفتد، در سراسر زنده گی همان را می پیماید زیرا هر چیز همیشه همانند خود را به دنبال می آورد.
گفت: بدیهی است.

گفتم: از این رو هر کسی روز به روز در صفتی که دارد قویتر و کاملتر می گردد، خواه آن صفت خوب باشد و خواه بد.

گفت: شک نیست.

گفتم: بدین جهت نمی خواهم در باره آنگونه مسایل قانونی وضع کنم.

گفت: حق با توست.

گفتم: ولی درباره روابط مالی و معاملات افراد و قرار دادهایی که مردم با پیشه وران می بندند ، و مجازات اهانت و دشنام ، و آیین دادرسی و عزل و نصب دادرسان و مالیاتهایی که در بازارها و بندرها باید پرداخته شود و به طور کلی درباره حقوق و تکالیفی که مردم باید در شهر و بندر رعایت کنند، چی می گویی؟ معتقدی که برای این امور باید قانون وضع کنیم؟

گفت: نه. خلاف شأن مردان درستکار و قابل است که برای این گونه موارد فرمانهایی به آنان بدهیم. اگر هم قانونی باشد خود می توانند وضع کنند.

گفتم: حق با توست، به شرط این که خداوند به آنان یاری کند تا اصولی را که وضع کرده ایم رعایت کنند و از یاد نبرند.

گفت: اگر جز این باشد هر روز قانونی تازه وضع خواهند کرد و روز بعد تغییرش خواهند داد، در این خیال که سرانجام به بهترین قوانین دست بیابند.

گفتم: پس به عقیده تو حال آنان مانند حال بیمارانی خواهد بود که به سبب بی بندوباری قادر نیستند روش نا سالم زنده گی خود را تغییر دهند.

گفت: آری.

گفتم: و از این رو نتیجه یی از مداوا نمی گیرند بلکه بیماری خود را هر روز بدتر و سخت تر می سازند و به هر داروی تازه یی که از این و آن بشنوند روی می آورند بدین امید که به یاری آن تندرستی را باز یابند.

گفت: حال آن گونه بیماران همین است که گفتی.

گفتم: و اگر کسی حقیقت را به آنان بگوید، یعنی بگوید: «تا روزی که دست از می گساری و شکمباره گی و شهوت رانی و بیکاری بر ندارید، نی دارو برای شما سود خواهد داشت، نه عمل جراحی، نه سوزاندن، نی افسون و نه طلسم»، او را بدترین دشمن خویش می پندارند.

گفت: البته کار خوبی نمی کنند زیرا خوب نیست انسان کسی را که به صلاح او سخن می گوید به دیده دشمنی بنگرد.

گفتم: معلوم میشود روش آنان را نمی پسندی.

گفت: به هیچ وجه نمی پسندم.

گفتم: پس اگر جامعه یی نیز آن روش را در پیش گیرد به یقین نخواهی پسندید. ولی جامعه ها و دولتهایی که وضع آشفته و سازمانی نا منظم دارند و با این حال به شهروندان هشدار می دهند که بر نظام جامعه خرده نگیرند، و هر کسی را که در صدد تغییر قانون اساسی آنها برآید تهدید به اعدام می

کنند، و به آنان که از روی چاپلوسی سازمانها و قوانین آنها را بستایند و حتی بکوشند که به امیال و آرزو های آنها از پیش پی ببرند و بروفق آنها رفتار کنند، عناوین و مناصب افتخار آمیز می بخشند، عیناً همان حال را دارند.

گفت: آری، روش هردو یکی است و من آن را نمی پسندم.

گفتم: آیا از زیره کی و جسارت کسانی که با آن همه اشتیاق کمر به خدمت آنگونه دولتها می بندند به حیرت نمی افتی؟

گفت: چرا. ولی مردانی را هم که فریب آن چاپلوسان را می خورند و خود را مرد سیاسی به معنی راستین می پندارند نمی توانم به چشم حقارت ننگرم.